

آگاهی معصومان علیهم السلام از تأویل قرآن

mozaffari48@yahoo.com

حسین مظفری / استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

پذیرش: ۹۷/۳/۳

دریافت: ۹۶/۹/۱

چکیده

پرسش اساسی این مقاله آن است که آیا آگاهی از تأویل قرآن تنها در انحصار خداوند است، یا معصومان علیهم السلام نیز از تأویل قرآن آگاهند. در این مقاله، به منظور اثبات آگاهی معصومان علیهم السلام از تأویل قرآن، ابتدا به روش توصیفی - تحلیلی، دلالت آیه هفتم از سوره مبارکه «آل عمران»، که مستند عمده و دلیل قرآنی مخالفان است، بررسی و اثبات شده که اولاً، این آیه به طور مسلم می‌تواند دلیلی بر آگاهی راسخان در علم (و از جمله معصومان علیهم السلام) از تأویل قرآن محسوب شود، و ثانیاً، اگر بتواند مستند گروه مقابل نیز قرار گیرد، وجود ادله دیگر، در مجموع ما را به این نتیجه می‌رساند که راسخان در علم (و در رأس آنان معصومان علیهم السلام) از تأویل قرآن آگاهند. در ادامه، به چند دلیل قرآنی و روایی دیگر نیز، که مدعای این مقاله را اثبات می‌کند اشاره شده است.

کلیدواژه‌ها: تأویل، قرآن کریم، راسخان در علم، معصومان علیهم السلام.

مقدمه

از جمله الفاظ و واژگانی که در قرآن کریم بارها خداوند آن را به کار گرفته، واژه «تأویل» است (ر.ک: اعراف: ۵۳-۵۲؛ یونس: ۳۹؛ نساء: ۵۹؛ اسراء: ۳۵؛ کهف: ۸۲ و ۷۸؛ یوسف: ۱۰، ۱۱، ۱۲ و...). گاهی از تأویل داشتن آیات متشابه و یا تمام آیات قرآن سخن به میان آمده است (همچون آل عمران: ۷؛ اعراف: ۵۲-۵۳؛ یونس: ۳۹). از این میان، مهم‌ترین آیه قرآن در باب تأویل، که محور بسیاری از مباحث مربوط به تأویل است، آیه هفتم از سوره مبارکه «آل عمران» است که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ».

این آیه از جهات گوناگون محل بحث و گفت‌وگو میان مفسران واقع شده، و از جمله موارد اختلاف میان ایشان آن است که آیا تعبیر «و الراسخون فی العلم» معطوف به «الله» است، یا مبتدا برای «يقولون»؟ اگر نظر اول پذیرفته شود، معنایش آن است که هم خدا و هم راسخان در علم از تأویل قرآن آگاهند. اما اگر کسی نظر دوم را ترجیح دهد و آن را تنها ترکیب جایز و متعین آیه بداند، دیگر این آیه بر آگاهی راسخان در علم از تأویل قرآن دلالتی ندارد، و بلکه مضمون آن، آگاهی خداوند از تأویل قرآن (یا آیات متشابه آن) و عدم آگاهی دیگران از آن است؛ چنان که درباره این که مراد از «تأویل» در این آیه شریفه چیست، آراء مختلفی وجود دارد: برخی آن را به معنای «تفسیر آیات متشابه»، بعضی به معنای «مطلق تفسیر»، عده‌ای به معنای «معانی باطنی آیات قرآن کریم» و برخی هم به معنای «حقیقتی عینی و خارجی که در لوح محفوظ و مرجع آیات قرآن کریم است» دانسته‌اند (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۴۴-۴۹).

بررسی آراء مزبور و قضاوت در این زمینه، خود مقاله مستقلی می‌طلبد و حقیر نیز در نوشته دیگری، به قدر میسور به این مهم پرداخته است (ر.ک: مظفری، ۱۳۹۱، فصل اول). در یک کلام، می‌توان گفت: مراد از «تأویل» قرآن همان باطن قرآن کریم است، در برابر «تنزیل» که مقصود از آن ظاهر این کتاب آسمانی است؛ چنان که در روایتی از امام باقر^ع به همین معنا تصریح شده است (ر.ک: صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۹۶)، و مراد از «تأویل» نیز در

عنوان این مقاله، همین معنا یعنی «باطن قرآن کریم» است. براین اساس، نخستین پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود آن است که آیا - همان گونه که بسیاری از مفسران اهل سنت می‌پندارند - تنها خداوند از «معانی و مصادیق باطنی آیات قرآن کریم» آگاه است؟ یا - همان گونه که علمای شیعه بر این باورند - افزون بر خداوند، معصومان^ع نیز تأویل قرآن را می‌دانند؟ در صورت اثبات آگاهی معصومان^ع از تأویل قرآن، پرسش دیگری به این صورت مطرح می‌شود که آیا افراد عادی و غیرمعصوم نیز می‌توانند - فی‌الجمله - از تأویل قرآن آگاهی پیدا کنند؟ یا آگاهی از تأویل قرآن، به خداوند و معصومان^ع اختصاص دارد؟ بررسی پاسخ پرسش دوم، خود نوشته مستقلی می‌طلبد و ما در این مقاله، تنها درصدد پاسخ‌گویی به پرسش نخست هستیم؛ یعنی اینکه آیا افزون بر خدای

تبارک و تعالی، معصومان^ع نیز از تأویل قرآن آگاهند؟ بحث تأویل افزون بر تفاسیر، در بسیاری از کتب علوم قرآنی و همچنین مقالات موضوع بحث قرار گرفته است. با وجود این، نویسنده هیچ منبعی را سراغ ندارد که در آن، بحث آگاهی یا عدم آگاهی راسخان در علم از تأویل آیات قرآن، به تفصیلی که در این مقاله آمده است، موضوع بحث قرار گرفته باشد. از این رو، احصای ادله مخالفان و پاسخ به تمام آنها از نوآوری‌های این نوشته محسوب می‌شود.

علامه طباطبائی (طباطبائی، ۱۳۷۳، ص ۲۹-۳۱) و قرطبی مفسر معروف اهل سنت (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۴، ص ۱۶) این سخن را به بیشتر علمای اهل سنت نسبت می‌دهند که ایشان اولاً، «واو» در آیه هفتم از سوره مبارکه «آل عمران» را استینافی می‌دانند؛ و ثانیاً، از آن چنین نتیجه می‌گیرند که تأویل آیات متشابه قرآن را فقط خداوند می‌داند. به منظور بررسی این مسئله، ابتدا دلالت آیه هفتم از سوره مبارکه «آل عمران» را بر مدعای این گروه، نقد و بررسی می‌کنیم و در ادامه، به بیان ادله آگاهی معصومان^ع از تأویل قرآن می‌پردازیم.

مقام اول. نقد و بررسی دلالت آیه هفتم سوره آل عمران بر مدعای مخالفان

این آیه تنها دلیل قرآنی کسانی است که آگاهی از تأویل قرآن را در انحصار خداوند می‌دانند. این گروه مدعی‌اند که اولاً، واو پیش از «الراسخون فی العلم» در این آیه، تعییناً واو استینافیه است؛ و ثانیاً،

۲. عدم ذکر پیامبر به صورت ویژه، قبل یا بعد از «الراسخون فی العلم»

دومین دلیل علامه طباطبائی بر استینافیه بودن واو آن است که خداوند در قرآن کریم هرگاه از پیامبر اکرم ﷺ و دیگران یاد می‌کند و حکمی را به صورت مشترک به آنان نسبت می‌دهد، ایشان را به صورت مجزای از دیگران ذکر می‌کند؛ همچون این آیات شریفه: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ» (توبه: ۲۶)؛ «لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ...» (توبه: ۸۸)؛ «وَ هَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا» (آل عمران: ۶۸)؛ و «الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ آمَنُوا» (تحریم: ۸). بنابراین، با توجه به آنکه پیامبر اکرم ﷺ در رأس راسخان در علم است، اگر این آیه در مقام بیان آگاهی راسخان در علم از تأویل قرآن باشد، قاعدتاً باید همچون موارد فوق‌الذکر، از پیامبر اکرم ﷺ پیش یا پس از «الراسخون» ذکر می‌شد. اما در واقع (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۸).
نقد و بررسی: این اشکال تنها بر فرض عاطفه بودن واو وارد نیست و حتی با فرض استینافیه دانستن واو نیز می‌توان این اشکال را مطرح کرد که چرا خداوند پیامبر اکرم ﷺ را مخصوص به ذکر نفرموده است؟ زیرا در این فرض هم می‌توان گفت که مسلماً پیامبر اکرم ﷺ در رأس راسخان در علم است. پس چرا همچون موارد فوق‌الذکر، از ایشان به صورت مجزا یاد نشده است؟

لازم به ذکر است که علامه طباطبائی پس از طرح این دلیل، با این بیان آن را تضعیف کرده است: ممکن است کسی بگوید به دلیل صدر آیه، که سخن از نزول قرآن بر پیامبر اکرم ﷺ گفته (و مستلزم آگاهی ایشان از تأویل قرآن است)، دیگر در صدر آیه بر آگاهی ایشان از تأویل قرآن تأکیدی نشده است (همان، ص ۲۸).

۳. روایت امیرمؤمنان ﷺ در «نهج البلاغه»

یکی دیگر از مسائلی که می‌تواند شاهی بر استینافیه بودن واو در آیه مزبور محسوب شود، فرازی از خطبه نود و یکم نهج البلاغه امیرمؤمنان ﷺ است که در آنجا حضرت چنین می‌فرماید: «وَ اعْلَمُ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ اغْنَاهُمْ عَنِ افْتِحَامِ السَّدِّدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ الْإِفْرَارُ بِجَمَلَةٍ مَا جَهَلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ، فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْحُجْرِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا، وَ سَمَى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفْهُمْ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا، فَاقْتَصِرَ عَلَى ذَلِكَ، وَ لَا تَقْدَّرُ عَظَمَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ

این آیه به سبب استینافیه بودن واو، اثبات می‌کند که راسخان در علم از تأویل قرآن آگاهی ندارند. این دو ادعا - به ترتیب - در ذیل بررسی شده است:

الف) نقد و بررسی ادله استینافیه بودن واو

۱. تقابل «الراسخون» با «الذین فی قلوبهم زیغ»

علامه طباطبائی هرچند از کسانی است که بر آگاهی راسخان در علم از تأویل قرآن تأکید می‌ورزد. ایشان دلیل مدعی خویش را این آیه قرار نداده و برای اثبات مدعی خود، به ادله دیگری استناد کرده است. ایشان همچون بسیاری از مفسران اهل سنت، واو را در آیه شریفه استینافیه می‌داند و به دو دلیل در این زمینه استناد کرده است. ایشان در مقام بیان دلیل اول خویش، می‌نویسد: ظاهر کلام آن است که واو [پیش از راسخون] استینافیه است و این عبارت شق دوم و طرف تردید سخن خداوند در صدر آیه است که فرمود: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ...»، و مراد آن است که مردم در برخورد با کتاب الهی، بر دو قسم‌اند: گروهی از ایشان از تشابهات قرآن تبعیت می‌کنند و گروه دیگر هنگام برخورد با آیات متشابه، می‌گویند: ما بدان ایمان آوردیم، همه آن از جانب پروردگاران است؛ و اختلاف این دو گروه تنها از آن نظر است که گروه نخست دچار زیغ و انحراف قلب گشته، و گروه دوم راسخان و استواران در علم و دانش‌اند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۷).

نقد و بررسی: این دلیل نمی‌تواند استینافیه بودن و عاطفه نبودن واو را اثبات کند و نهایت آن است که ترجیحی برای استینافیه بودن واو محسوب شود. در عین حال، باید به این نکته هم توجه کرد که اگر واو عاطفه باشد، ضمن اینکه بر آگاهی راسخان در علم از تأویل قرآن تأکید شده و مناسبت حکم و موضوع نیز در این صورت رعایت گردیده است، همچنین به صورت ضمنی، گروه دوم [در برابر «الذین فی قلوبهم زیغ»] و همچنین نحوه عملکرد آنان در برابر آیات متشابه قرآن مشخص شده است؛ یعنی از سیاق کلام و قراین موجود در آن، معلوم می‌شود که در برابر «الذین فی قلوبهم زیغ»، «الراسخون فی العلم» هستند که ضمن آگاهی از تمام یا بخشی از تأویل قرآن، ایمان خویش را به تمامی آیات الهی ابراز می‌دارند و از هر گونه فتنه‌جویی و سخن بدون علم پرهیز می‌کنند.

دانش از آل محمد - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - از آن آگاهی ندارند...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۲۶۹).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، مفاد سه روایت مزبور، که البته روایات دیگری نیز با این مضمون وجود دارد، آن است که اولاً، واو در آیه هفتم از سوره مبارکه، عاطفه است و استواران در دانش در کنار خداوند و به اذن الهی از تأویل قرآن آگاهند؛ و ثانیاً، مصداق بارز و کامل «استواران در دانش»، پیامبر اکرم و اهل بیت گرامی ایشان - صلوات الله علیهم اجمعین - هستند.

نتیجه آنکه فراز مزبور از سخن امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه نود و یکم، نمی‌تواند دلیلی بر نفی آگاهی استواران در دانش از تأویل قرآن محسوب شود، و تنها می‌تواند شاهدی بر جواز استینافیه بودن آن و استعمال این حرف به دو معنای عاطفه و استینافیه به‌شمار آید.

۴. نقش جمله «یقولون»

فخررازی، از مفسران بزرگ اهل سنت، از جمله کسانی است که بر استینافیه بودن واو و همچنین بر ناآگاهی راسخان در علم از تأویل آیات متشابه قرآن اصرار دارد و شواهد و ادله‌ای بر این مطلب اقامه کرده است؛ از جمله اینکه می‌گوید: ظهور بیشتر کلام آن است که «الراسخون فی العلم» مبتدا (و واو پیش از آن استینافیه) باشد؛ زیرا اگر «الراسخون» عطف به «الله» باشد، «یقولون» دو احتمال دارد: یا باید خبر برای مبتدای محذوف بوده و عبارتی همچون «هوؤلاء العالمون بالتأویل» در تقدیر باشد و یا اینکه حال باشد برای راسخان؛ که هر دو خلاف ظاهر است؛ زیرا اولی نیاز به تقدیر دارد، و دومی هم به این دلیل که هر جا حالی پس از معطوف و معطوف علیه آورده می‌شود، نسبت دادن آن حال به معطوف تنها، خلاف ظاهر است. در این آیه شریفه نیز طبق این ترکیب، جمله «یقولون»، که پس از معطوف علیه و معطوف یعنی «الله» و «الراسخون» آمده، تنها حال برای معطوف یعنی «الراسخون» می‌شود، و این خلاف ظاهر است (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۷، ص ۱۴۷).

نقد و بررسی: در پاسخ این استدلال، ما قسمت دوم کلام وی را می‌پذیریم که در صورت عاطفه بودن واو، «یقولون» حال برای «الراسخون فی العلم» باشد، و در پاسخ اشکال وی که گفت: هر جا حالی پس از معطوف و معطوف علیه آورده می‌شود، نسبت دادن آن حال به معطوف تنها خلاف ظاهر است، می‌گوییم: این مسئله در جایی

فَتَكُونُ مِنَ الْهَالِكِينَ...» (نهج البلاغه، بی‌تا، خطبه ۹۱، ص ۱۲۵)؛ و بدان که استواران در دانش آناند که خداوند آنان را با اقرار به تمام آنچه از آنها پنهان است و تفسیرش برای آنان روشن نیست، از ورود در ابواب و سرایر پنهانی بی‌نیاز فرموده، و اعترافشان را به ناتوانی از رسیدن به آنچه دانش آنها به آن احاطه ندارد، ستوده، و ترک تعمق آنان را در چیزی که بحث از حقیقت آن را امر نفرموده، «استواری در علم» نامیده است. پس به همان اندازه که خداوند دانستن آن را مجاز دانسته، اکتفا کن، و عظمت خداوندی را با ترازوی عقلت اندازه مگیر، که دچار هلاکت خواهی شد!» (انصاری، ۱۳۷۹، ص ۱۸۶).

نقد و بررسی: بر اساس جست‌وجوی انجام‌شده، این روایت تنها روایتی است که ظهور در استینافیه بودن واو در آیه هفتم سوره مبارکه «آل عمران» دارد. با توجه به اینکه اولاً، استعمال لفظ در بیش از یک معنا هیچ محذور عقلی و نقلی ندارد (به منظور آگاهی از محذورات ادعایی و پاسخ‌ها آنها، ر.ک: هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۴۸)، و ثانیاً، در روایات متعددی از اهل بیت علیهم السلام، واو در آیه مزبور عاطفه تلقی گردیده است، باید گفت: هر چند روایت مزبور بر استینافیه بودن واو در آیه دلالت می‌کند، اما نافی عاطفه بودن آن نیست. در ذیل، تعدادی از این روایات، که مفاد آنها عاطفه بودن واو و آگاهی راسخان در علم از تأویل قرآن است، ارائه می‌گردد:

۱. بریدین معاویه می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: معنای این سخن خداوند چیست که می‌فرماید: «و تأویل آن را جز خداوند و استواران در دانش نمی‌دانند»؟ فرمود: مراد آن است که تنها خداوند و استواران در دانش از تأویل تمام قرآن آگاهی دارند. پس رسول خدا برترین این استواران در دانش است که خداوند او را از تمام تنزیل و تأویلی که بر او فروفرستاده، آگاه کرده و چنین نبوده است که خداوند چیزی را بر او فروفرستد، و او را از تأویل آن آگاه نسازد. و اوصیای وی پس از ایشان نیز از تأویل تمام قرآن آگاهند (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۶۴).

۲. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «ما همان استواران در دانشیم و از این‌رو، از تأویل قرآن آگاهیم» (همان).

۳. ابو عبیده می‌گوید: از امام باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند پرسیدم که می‌فرماید: «رومیان مغلوب شدند، در نزدیک‌ترین سرزمین [خود به حجاز که نواحی شام است]» (روم: ۱). فرمود: «ای ابو عبیده، این سخن تأویلی دارد که جز خداوند و استواران در

نقد و بررسی: این نیز از سخنان عجیبی است که از وی صادر شده است. ایشان از این مسئله غفلت کرده که اگر علم حاصل برای راسخان در علم و همچنین ایمان مترتب بر آن، به نوعی، به اختیار و کسب و تلاش ایشان منتسب باشد، نه تنها بی‌ارزش نیست، بلکه از ارزش فوق‌العاده‌ای برخوردار است، و مگر نه این است که انبیا و اولیا از چنین دانشی نسبت به بسیاری از جزئیات مبدأ و معاد برخوردارند؟ آیا این علم تفصیلی موجب بی‌ارزش شدن ایمان آنان نسبت به این دسته از امور می‌شود؟!

۷. نقل «کل من عند ربنا» از راسخان

مؤید دیگر این مطلب از نظر فخررازی، تمجید خداوند از راسخان در علم است که در برخورد با آیات قرآن می‌گویند: «کل من عند ربنا». این مسئله از آنجا نشان دیگری بر استینافیه بودن واو و ناآگاهی راسخان در علم از تأویل آیات متشابه محسوب می‌شود که اگر ایشان به تأویل محکم و متشابه علم تفصیلی داشتند، این سخنشان لغو بود و از سوی خداوند به خاطر این سخن، تمجید نمی‌شدند. پس معلوم می‌شود که واو در این آیه، استینافیه است و آگاهی تفصیلی راسخان در علم از تأویل آیات متشابه را نفی می‌کند (همان).

نقد و بررسی: پاسخ این سخن آن است که حتی با وجود آگاهی راسخان در علم از تأویل تمام آیات الهی، جمله مزبور لغو نخواهد بود؛ زیرا می‌تواند این جمله برای افاده این معنا باشد که راسخان در علم، که با دانش گسترده خویش از تأویل تمام آیات الهی آگاهند، با قاطعیت و از روی علم و معرفت می‌گویند: نه چنان است که برخی از جاهلان می‌پندارند که برخی از آیات الهی با برخی دیگر سازگاری ندارد و احتمالاً از جانب غیر خدا نازل شده است. هرگز چنین نیست، بلکه تمامی آنها با یکدیگر سازگار و هماهنگ بوده و از نزد پروردگاران نازل شده است.

۸. فرمایش پیامبر اکرم ﷺ مبنی بر ایمان به متشابهات

ابن‌کثیر دمشقی به عنوان یکی از ادله استینافیه بودن واو و عاطفه نبودن آن در این آیه، حدیثی از رسول خدا ﷺ نقل کرده با این مضمون که «قرآن نازل نشده است تا برخی از آیات آن برخی دیگر از آیات را تکذیب کند. پس هرچه از آن دانستید بدان عمل کنید و

است که قرینه‌ای لفظی یا معنوی برای این اختصاص در میان نباشد؛ اما تناسب معنوی جمله حالیه با معطوف در آیه مزبور، قرینه روشنی بر این مطلب است که این حال تنها به معطوف برمی‌گردد، نه به مجموع معطوف و معطوف علیه، و نسبت دادن این معنا به آیه شریفه موجب ارتکاب خلاف ظاهر نمی‌شود؛ چنان که در آیه شریفه «وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» (فجر: ۲۲) نیز به قرینه معنوی، حال «صَفًّا صَفًّا» تنها برای معطوف است، نه مجموع معطوف و معطوف علیه.

۵. مذمت طلب تأویل

این دلیل نیز از فخررازی است و وی در این بیان مدعی شده که در همین آیه شریفه، جست‌وجو از تأویل متشابهات امر مذمومی شمرده شده است و در نتیجه، می‌توانیم از آن استفاده کنیم که «الراسخون فی العلم» در اینجا مبتداست و «يقولون آمنا به» خبر آن، و در نتیجه، راسخان در علم از تأویل آیات آگاهی ندارند و تنها به آنها ایمان می‌آورند (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ص ۱۴۶).

نقد و بررسی: پاسخ این سخن نیز آن است که این آیه شریفه، مطلق طلب تأویل را ملامت نکرده است، بلکه آنچنان که از ظاهر آن به دست می‌آید و بسیاری از مفسران نیز با این نظر موافق‌اند، این کریمه، تنها طلب تأویل همراه با فتنه‌جویی را مذمت و ملامت کرده است؛ بدین معنا که منحرفان و بیمار دلان، که از تأویل واقعی آیات الهی بی‌خبرند، به جای آنکه از روی حق‌جویی درصدد تحصیل تفسیر و تأویل قرآن برآیند، و یا به همه آنها ایمان بیاورند و علم آن را به اهلش واگذارند، برای فتنه‌جویی، آیات الهی را بر اساس خواسته خویش تأویل می‌کنند و علم آن را از اهلش بر نمی‌گیرند.

۶. ستودن راسخان در علم به ایمان

شاهد دیگری که فخررازی بر استینافیه بودن واو در این آیه و در نتیجه، دلالت آن بر ناآگاهی راسخان در علم از تأویل آیات متشابه اقامه کرده آن است که خداوند در این آیه، راسخان در علم را به سبب ایمانشان به متشابهات ستوده است و همین، نشان‌دهنده ناآگاهی آنان از تأویل آیات متشابه است؛ زیرا کسی که به تفصیل مراد خداوند از این آیات را بداند، مضطرب به قبول و ایمان است و چنین ایمانی ارزش نخواهد داشت و ستودنی نخواهد بود! (همان).

۱۰. تفسیری از مالک و عمر بن عبدالعزیز

آخرین چیزی که این افراد بدان استناد کرده‌اند، نقلی است از عمر بن عبدالعزیز و مالک بن انس در تفسیر آیه مزبور، بدین مضمون: «ز عمر بن عبدالعزیز و مالک بن انس نقل شده است که ایشان [یعنی راسخان در علم] به سخن خدا ایمان می‌آورند و از تأویل آن آگاهی ندارند» (همان). یعنی این دو، آیه را چنین معنا کرده‌اند که راسخان در علم به آیات متشابه ایمان می‌آورند و تأویل آنها را نمی‌دانند.

نقد و بررسی: پرواضح است که تفسیر افرادی همچون مالک بن انس و عمر بن عبدالعزیز به هیچ وجه حجیتی ندارد و اصولاً بیان آنها در کنار آیات الهی و روایات نبوی کاری ناپسند است که متأسفانه برادران اهل سنت فراوان این اشتباه را مرتکب شده‌اند.

آنچه در ذکر شد، عمده ادله کسانی است که بر استینافیه بودن واو تأکید دارند. در مقابل، افرادی که واو را عاطفه شمرده‌اند نیز ادله‌ای بر سخن خویش اقامه کرده‌اند که از جمله آنها، می‌توان به اصل عاطفه بودن واو، (سید رضی، ۱۴۰۶ق، ج ۵، ص ۱۳)، مناسبت حکم و موضوع (معرفت، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۳۹) و وجود احادیث متعدد دال بر عاطفه بودن واو - که نمونه‌هایی از آنها در نقد و بررسی دلیل سوم ذکر شد - اشاره کرد.

ب) بررسی دلالت آیه با فرض استینافیه بودن واو

از مجموع آنچه تا به اینجا گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که اولاً، استینافیه بودن واو تعینی ندارد. ثانیاً، استینافیه بودن بر عاطفه بودن ترجیحی ندارد. ثالثاً، استینافیه بودن واو مانع عاطفه بودن آن محسوب نمی‌شود و این حرف می‌تواند به هر دو معنا استعمال شده باشد.

اما مسئله‌ای که در این قسمت می‌خواهیم به آن توجه کنیم، این است که با فرض اینکه واو در این آیه تنها استینافیه باشد، در آن صورت، مفهوم این آیه چه خواهد بود؟

علامه طباطبائی، خود استینافیه بودن واو را در این آیه، به عاطفه بودن آن ترجیح داده است، بر این باور است که این آیه شبیه آیاتی است که علم غیب را در انحصار خداوند می‌داند (ر.ک: نمل: ۶۵؛ انعام: ۵۹؛ یونس: ۲۰)، و همان گونه که دسته‌ای دیگر از آیات، علم غیب را برای غیر خداوند هم اثبات می‌کند (ر.ک: آل عمران: ۴۴؛ جن: ۲۶ و ۲۷) و جمع‌بندی این دو دسته از آیات این می‌شود که علم غیب ابتداءً و بالذات در اختیار خداوند است و سپس

به تشابهات آن هم ایمان بیاورید» (ابن کثیر دمشقی، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۸). گویا وی چنین برداشت کرده است که بر اساس روایت، وظیفه‌ای که مؤمنان هنگام برخورد با آیات متشابه دارند، ایمان به این دسته از آیات است و نه چیز دیگر؛ و بر این اساس، باید گفت: در آیه شریفه مزبور نیز «الراسخون» مبتداست و خبر آن هم جمله «يقولون أمانة».

نقد و بررسی: مفاد این روایت تنها انسجام تمام آیات الهی و لزوم ایمان به همه آنها - اعم از محکم و متشابه - است؛ اما اینکه آیا واو در این آیه استینافیه است یا عاطفه، و راسخان در علم از تأویل همه آیات آگاهند یا نه، روایت مزبور نفیاً و اثباتاً در این زمینه پیامی ندارد. نهایت آن است که پیام این روایت، اعلان ایمان به تمام آیات از سوی راسخان در علم باشد که این معنا با عاطفه بودن واو نیز سازگار است.

۹. قرائت ابن عباس، ابن مسعود و ابی بن کعب

دلیل دیگر ابن کثیر بر استینافیه بودن واو، برخی از قرائات است؛ از جمله، قرائتی از ابن عباس بدین صورت که «و ما يعلم تأويله إلا الله، و يقول الراسخون أمانة» بر اساس این قرائت، دیگر «الراسخون» نمی‌تواند عطف به الله باشد، بلکه معنای آیه شریفه این است که تنها خداوند از تأویل آگاه است، و راسخان در علم گوینده این سخن هستند که: «بدان ایمان آوردیم، تمام آن از جانب پروردگاران است». همچنین قرائتی از ابن مسعود و ابی بن کعب رسیده است، بدین صورت که «إن تأويله إلا عند الله [و] الراسخون فی العلم يقولون أمانة» بر اساس این قرائت نیز دیگر «الراسخون» نمی‌تواند عطف به «الله» باشد؛ زیرا «الله» مجرور است و «الراسخون» مرفوع (همان).

نقد و بررسی: پاسخ این دلیل هم آن است که اولاً، این گونه قرائت‌های شاذ و نادر حجیتی ندارد و نمی‌توان با استناد به آن، ترکیب جمله در قرائت مشهور و معتبر را مشخص کرد. ثانیاً، بر فرض اعتبار این گونه از قرائت‌ها، باز هم آنها شاهدهی بر آن نمی‌شوند که در قرائت مشهور نیز باید همان معنا اراده شده باشد. به تعبیر دیگر، با فرض اعتبار قرائت‌های مختلف، ممکن است هر کدام از آنها بر معانی متفاوتی دلالت کند و چنین نیست که لزوماً معنای واحدی از آنها استفاده شود.

خداوند فرمود: «تأویل آن را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند» (صدوق، ۱۳۶۲، ص ۹۰).

۲. امیرمؤمنان علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمودند: هیچ آیه‌ای از قرآن نیست، مگر آنکه ظاهر و باطنی دارد، و هیچ حرفی از آن نیست، مگر آنکه تأویلی دارد، «و تأویل آن را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند» (سیدبن طاووس، ۱۴۲۰ ق، ص ۴۲۶). حذف ادامه آیه شریفه در این دو روایت، نشانگر آن است که تعبیر «الراسخون فی العلم» در آیه شریفه، معطوف به «الله» دانسته شده و در نتیجه، مضمون این دو روایت آن است که آیه مزبور بر آگاهی «راسخان در علم» از تأویل آیات قرآن و از جمله، آیات متشابه آن دلالت می‌کند.

۳. امام صادق علیه السلام ما راسخان در علمیم، و ما از تأویل قرآن آگاهیم (صفر، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۲۰۴). روایت فوق افزون بر آنکه بر جواز عاطفه دانستن واو در آیه شریفه دلالت می‌کند، مصداق راسخان در علم را نیز اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام معرفی می‌نماید.

۴. بریدین معاویه می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: منظور از این سخن خداوند چیست که می‌فرماید: «و تأویل آن را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند»؟ فرمودند: «یعنی تأویل تمام قرآن را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند. پس رسول خدا برترین راسخان در علم است که خداوند وی را از تمام تنزیل و تأویل آنچه بر او فرو فرستاده، آگاه کرده، و چنین نبوده است که خداوند چیزی بر او نازل کند که تأویل آن را بدو نیاموخته باشد. و جانشینان او پس از وی نیز از تمام این امور آگاهند. پس کسانی که از این امور آگاهی ندارند، گفتند: ما که از تأویل قرآن آگاهی نداریم، باید چه بگوییم؟ و خداوند در پاسخ ایشان فرمود: «می‌گویند: بدان ایمان آوردیم، تمام آن از جانب پروردگاران است». و قرآن خاصی دارد و عامی، و ناسخی و منسوخی، و محکمی و متشابهی. پس راسخان در علم از تمام این امور آگاهند» (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۶۴).

از روایت فوق، چند نکته برداشت می‌شود:

(۱) روایت مزبور نیز بر این مطلب دلالت می‌کند که واو در آیه شریفه عاطفه است و جز خداوند، راسخان در علم نیز از تأویل آیات متشابه قرآن - همچون تأویل آیات محکم قرآن - آگاهند.

بخشی از آن را در اختیار هر کس که بخواهد قرار می‌دهد، در موضوع محل بحث، یعنی آگاهی از تأویل آیات قرآن نیز، پیام این آیه انحصار علم آن در خداوند است. اما با توجه به وجود آیات دیگری که بر آگاهی معصومان علیهم السلام از تنزیل و تأویل قرآن دلالت می‌کند، در مجموع، پیام این آیه آن خواهد بود که ابتداءً و بالذات، فقط خداوند است که از تأویل تمام آیات آگاه است و با وجود این، به مقتضای آیات دیگر - که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد - معصومان علیهم السلام نیز به اذن الهی از تنزیل و تأویل تمامی آیات الهی آگاهند (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ ق، ج ۳، ص ۵۱).

مقام دوم: ادله ناظر به آگاهی پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام از تأویل قرآن

ادله فراوانی از آیات و روایات، بر آگاهی معصومان علیهم السلام از تأویل تمام آیات قرآن دلالت می‌کند که در ذیل، به برخی از آنها اشاره می‌شود:

دلیل اول. پیامبر خدا و اهل بیت علیهم السلام: مصادیق بارز راسخان در علم

برخلاف نظر کسانی که آیه هفتم از سوره مبارکه «آل عمران» را دلیل بر انحصار علم به تأویل قرآن به خدای تبارک و تعالی گرفته بودند - و البته پاسخ ادله ایشان به تفصیل بیان شد - این آیه به همراه روایات فراوانی که از اهل بیت علیهم السلام در تفسیر آن رسیده است، بر آگاهی پیامبر اکرم و عترت پاکش از تأویل قرآن دلالت می‌کند. توضیح مطلب آنکه: اولاً، یکی از وجوه محتمل در این آیه شریفه، که با هیچ اصلی از اصول قرآنی نیز منافاتی ندارد، احتمال عاطفه بودن واو است؛ احتمالی که اگر قوت آن از احتمال استینافیه بودن واو بیشتر نباشد، کمتر نیست و بلکه به گفته جناب سید رضی، اصل در واو، عاطفه بودن آن است، و ثانیاً، روایات بسیاری وجود دارد که در آنها کلمه «الراسخون» عطف به «الله» شمرده شده است. در نتیجه، راسخان در علم، به استناد ظاهر این آیه شریفه و روایات وارد شده در ذیل آن، آگاه به تأویل قرآن هستند؛ چنان که در همین روایات و روایات دیگر، اهل بیت علیهم السلام به عنوان مصداق کامل و بارز راسخان در علم معرفی شده‌اند. اینک به برخی از این روایات توجه کنید:

۱. اباصت هروی می‌گوید: امام رضا علیه السلام به علی بن محمد بن جهم فرمودند: کتاب خدا را بر اساس رأی خویش تأویل مکن؛ زیرا

پیامبرش می‌فرماید: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل: ۴۴)؛ این قرآن را به سوی تو فرستادیم تا برای مردم آنچه را به سویشان نازل شده است، بیان کنی و امید که بیندیشند. یا آنجا که فرمود: «وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (نحل: ۶۴)؛ و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم، مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف دارند برایشان بیان کنی و تا هدایت و رحمتی باشد برای مردمی که ایمان می‌آورند؛ و همچنین این آیه شریفه که می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (جمعه: ۲)؛ اوست که در میان مردم درس ناخوانده، پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و آنان را [از] آلودگی‌های فکری و روحی پاکشان کند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد، و آنان به یقین، پیش از این در گمراهی آشکاری بودند. و عموم و اطلاق تعابیر «ما نزل» و «الکتاب» در آیات مزبور، همه آیات قرآن را شامل می‌شود و قدر مسلم از تعبیر «الذی اختلفوا فيه» آیات متشابه قرآن است که مجزا و محل اختلاف هستند. بنابراین، چگونه کسی که خود از باطن آیات متشابه قرآن آگاهی ندارد، می‌تواند روشن کننده و آموزش دهنده معانی و مصادیق ظاهری و باطنی این آیات و رافع اختلاف امت باشد؟ البته چون شأن تعلیم و تبیین کتاب الهی پس از پیامبر اکرم ﷺ به اهل بیت ایشان منتقل شده، به همان بیان، ایشان نیز از ظاهر و باطن و تفسیر و تأویل قرآن آگاهند.

دلیل سوم. پیامبر خدا و اهل بیت ﷺ مصادیق بارز پاکیزگان

این دلیل نیز علم پیامبر اکرم ﷺ و عترت پاک ایشان ﷺ را به تنزیل و تأویل تمام آیات الهی اثبات می‌کند؛ با این بیان که خداوند در سوره «واقعه»، حقیقت قرآن را پیچیده در کتاب مکنون الهی دانسته و رسیدن به آن را تنها مخصوص مطهران دانسته است: «که یقیناً این قرآن، قرآنی است ارجمند و بالارش [که] در کتابی مصون از هرگونه تحریف و دگرگونی [به نام «لوح محفوظ» جای دارد]. جز پاک‌شدگان [از هر نوع آلودگی] به [حقایق و اسرار و لطایف] آن دسترسی ندارند» (واقعه: ۷۷-۷۹). و در سوره «احزاب» نیز خداوند اراده تکوینی خود را بر طهارت و پاکی اهل بیت پیامبر ﷺ از هرگونه ناپاکی و آلودگی بیان کرده است؛ آنجا که می‌فرماید: «جز این نیست که خدا می‌خواهد آلودگی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را کاملاً

(۲) در این روایت نیز پیامبر گرامی و اهل بیت گرامیشان - صلوات‌الله علیهم اجمعین - از مصادیق مسلم راسخان در علم به حساب آمده‌اند.

(۳) بر خلاف روایت پیش، که ظهور آن در انحصار مصداق راسخان در علم، در اهل بیت عصمت و طهارت ﷺ بود، این روایت بر این مطلب دلالت می‌کند که اهل بیت ﷺ را باید مصداق کامل راسخان در علم به حساب آورد، نه مصداق منحصر؛ زیرا در این روایت، امام باقر ﷺ با تعبیر «یعنی تأویل تمام قرآن را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند» به این مطلب اشاره فرموده‌اند که دیگران هم می‌توانند تا حدی از تأویل قرآن آگاهی یابند، و از همین جا می‌توان دریافت که «افضل الراسخين» بودن پیامبر اکرم ﷺ، به برتری ایشان نسبت به راسخان غیرمعصوم از امت ایشان اشاره دارد؛ یعنی کسانی که از مراتبی از تأویل قرآن آگاهند، نه از «تمام» آن؛ زیرا در خود همین روایت، به این مطلب نیز اشاره شد که پیامبر خدا ﷺ تمام علم خویش را به اوصیای خود منتقل کرده و آنان نیز همچون پیامبر خدا ﷺ از تأویل تمام قرآن آگاهند.

(۴) در این روایت، ادامه آیه مضمون سخن دیگران از امت دانسته شده، که از رسوخ کامل در علم بی‌بهره‌اند - هرچند ممکن است از مراتبی از رسوخ علمی بهره‌مند باشند - بدان معنا که این افراد ایمان خود را به تمام آیات قرآن ابراز نموده و بر منشأ الهی داشتن همه آنها تأکید می‌ورزند. این روایت وقتی در کنار روایات دیگری قرار می‌گیرد که یا او را استینافیه می‌دانند و یا آن را عاطفه دانسته و جمله «يقولون آمنا به كل من عند ربنا» را زبان حال راسخان در علم می‌شمرند، ما را به واقعیت مهمی رهنمون می‌سازند، و آن اینکه: آیات قرآن، تراکیب و معانی متفاوتی را برمی‌تابد و نباید آنها را تنها بر اساس یک ترکیب معنا کرد، بلکه هر ترکیبی که با قواعد زبان و ادبیات عرب مطابقت داشته و با اصول و قواعد قرآنی مخالفتی نداشته باشد، می‌تواند به عنوان یکی از تراکیب قابل قبول آیات قرآن پذیرفته شود.

دلیل دوم. علم به قرآن؛ لازمه تبیین و تعلیم قرآن

این دلیل ابتدا علم پیامبر اکرم ﷺ را به تمام جوانب آیات الهی، اعم از تفسیر و تأویل و ظاهر و باطن آنها به اثبات می‌رساند؛ بدین بیان که خداوند پیامبرش را مبین و معلم کتاب و حکمت دانسته، وظیفه تبیین و تعلیم آیات الهی را بر عهده ایشان گذارده است؛ آنجا که خطاب به

علم کتاب نزد اوست» همان امیرمؤمنان [علی] است. از ایشان پرسیدند: آیا کسی که بخشی از علم کتاب نزد اوست آگاه‌تر است؛ یا کسی که تمام علم کتاب نزد اوست؟ فرمود: علم کسی که بخشی از علم کتاب نزد اوست، در مقایسه با کسی که تمام علم کتاب نزد اوست، همچون قطره‌ای است که یک پشه با بال خویش از دریا برمی‌گیرد، نسبت به آب دریا. پس [بدان] که امیرمؤمنان - صلوات الله علیه - فرمودند: همانا علمی که آدم آن را از آسمان به زمین فرود آورد و تمام آنچه پیامبران تا [پیش از] خاتم انبیاء بدان [بر دیگران] برتری یافتند، همه آنها در خاندان خاتم پیامبران است (قمی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۳۶۷).

در این روایت نیز افزون بر آنکه در انتهای آن، بر تعمیم مصداق «من عنده علم الكتاب» بر تمام اهل بیت اشاره شده است، با مقایسه‌ای که میان علم ایشان و علم جناب آصف بن برخیا، وزیر حضرت سلیمان صورت گرفته، عظمت علم اهل بیت بیشتر هویدا می‌گردد؛ زیرا به تصریح این روایت، علم آصف در برابر علم ایشان، به منزله قطره‌ای کوچک در برابر دریا بوده است!

دلیل پنجم. اهل بیت علیهم السلام؛ مصداق «الذین اوتوا العلم»
در آیه ۴۹ سوره مبارکه «عنکبوت» درباره قرآن چنین آمده است: «بلکه آن آیاتی روشن است که در سینه دانشوران جای دارد، و آیات ما را جز ستم‌کاران انکار نمی‌کنند». در روایات متعددی، اهل بیت عصمت و طهارت مصداق کامل «دانشوران» به‌شمار آمده‌اند که در ذیل، سه نمونه از آنها نقل می‌شود:

۱. بریدین معاویه می‌گوید: از امام باقر درباره این سخن خدا پرسیدم

که: «بلکه آن آیاتی روشن است که در سینه دانشوران جای دارد، و آیات ما را جز ستم‌کاران انکار نمی‌کنند». فرمودند: مقصود خداوند از این سخن ما هستیم (صفر، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۰۴).

۲. ابو بصیر از امام باقر نقل می‌کند که ایشان این آیه را تلاوت

کردند: «بلکه آن آیاتی روشن است که در سینه دانشوران جای دارد، و آیات ما را جز ستم‌کاران انکار نمی‌کنند» و سپس فرمودند: ای ابامحمد، به خدا قسم، خدا نفرمود: بین دو جلد مصحف [بلکه فرمود: در سینه دانشوران]. عرض کردم: فدایت شوم! ایشان چه کسانی هستند؟ فرمودند: ایشان چه کسانی غیر ما می‌توانند باشند؟ (همان، ص ۲۰۵)

پاکیزه گرداند» (احزاب: ۳۳). نتیجه آنکه چون اهل بیت پیامبر اکرم به نهایت مراتب پاکی و طهارت رسیده‌اند، از تمام حقیقت قرآن نیز آگاه و از ظاهر و باطن آیات الهی مطلع‌اند. ضمناً از این آیات شریفه این مطلب نیز استفاده می‌شود که اولاً، افرادی غیر از اهل بیت نیز می‌توانند به میزان طهارت خود، به واقع و باطن قرآن دست یابند؛ و ثانیاً، کسانی که به طهارت تام و مطلق نرسیده‌اند از درک تمام حقیقت قرآن نیز محروم‌اند؛ زیرا میزان فهم قرآن و درک حقیقت آن وابسته به میزان طهارت و پاکیزگی جان انسان است.

دلیل چهارم. اهل بیت علیهم السلام؛ مصداق «من عنده علم الكتاب»

در آخرین آیه از سوره مبارکه «رعد» چنین آمده است: «آنان که کافر شدند، می‌گویند: تو [از طرف خدا] فرستاده نشده‌ای. بگو: خداوند به عنوان گواه بین من و شما کافی است و آنکه تمام علم کتاب نزد اوست» (رعد: ۴۳). روایات زیادی از اهل بیت عصمت و طهارت رسیده است مبنی بر اینکه مراد از «آنکه تمام علم کتاب نزد اوست» امیرمؤمنان و فرزندان معصومش است. در اینجا سه نمونه از این روایات، از منابع معتبر روایی ارائه می‌شود:

۱. فضیل بن یسار از امام باقر روایت می‌کند که درباره سخن خداوند: «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» فرمودند: درباره حضرت علی نازل شده است. همانا او عالم این امت پس از پیامبر اکرم است (صفر، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۱۶).

در روایت فوق، مصداق «من عنده علم الكتاب» تعیین گردیده، و او کسی نیست، جز حضرت علی که عالم این امت بعد از پیامبر اکرم محسوب می‌شود.

۲. بریدین معاویه می‌گوید: از امام باقر درباره آیه «بگو: شهادت خدا و آن کسی که علم کتاب نزد اوست، میان من و شما کافی است» (رعد: ۴۳) پرسیدم، فرمود: ما را قصد کرده است. و علی اول ما، برترین ما و بهترین ما پس از پیامبر اکرم است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۲۹).

در روایت فوق، مضمون آیه مزبور، از امیرمؤمنان به تمام اهل بیت تعمیم داده شده و بر آگاهی تمام ایشان از همه تنزیل و تأویل قرآن اشارت رفته است، هرچند بر برتری حضرت علی بر سایر اهل بیت غیر از پیامبر خدا نیز تأکید گردیده است.

ابن‌دبینه از امام صادق نقل کرده است که فرمودند: «کسی که

نفی آن از دیگران خواهد بود و این مسئله منافاتی با آگاهی
راسخان در علم از تأویل قرآن، به اذن الهی ندارد.
۷. ادله قرآنی و روایی بر آگاهی پیامبر اکرم و اهل بیت گرامی ایشان
- صلوات الله علیهم اجمعین - از تأویل قرآن دلالت می‌کند.

.....منابع

- نهج البلاغه*، بی‌تا، تصحیح صبحی صالح، قم، دارالهجره.
ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، ۱۴۱۹ق، *تفسیر القرآن العظیم*،
بیروت، دارالکتب العلمیه.
انصاریان، حسین، ۱۳۷۹، *ترجمه نهج البلاغه*، تهران، پیام آزادی.
جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۷، *تفسیر تسنیم*، قم، اسراء.
سیدین طاووس، علی بن موسی، ۱۴۲۰ق، *طرف من الأنباء و المناقب*، تحقیق
عطار قیس، مشهد، تاسوعا.
سید رضی، محمد بن حسین، ۱۴۰۶ق، *حقائق التأویل فی متشابه التزیل*،
بیروت، دارالاضواء.
صدوق، محمد بن علی، ۱۳۶۲، *الأمالی*، چ پنجم، بیروت، اعلمی.
صفار، محمد بن حسن، ۱۴۰۴ق، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد*، قم،
کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
طباطبائی، سید محمدحسین، ۱۳۷۳، *قرآن در اسلام*، قم، دارالکتب الاسلامیه.
_____، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
عباشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰، *کتاب التفسیر*، تحقیق سیدهاشم رسولی
محللاتی، تهران، چاپخانه علمیه.
فخررازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، *مفاتیح الغیب*، چ سوم، بیروت، دار
احیاء التراث العربی.
قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴، *الجامع لاحکام القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۷، *تفسیر قمی*، تحقیق سیدطیب موسوی جزایری،
چ چهارم، قم، دار الکتاب.
کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، تصحیح علی‌اکبر غفاری و محمد
آخوندی، چ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
مظفری، حسین، ۱۳۹۱، *بررسی مبانی، قواعد و ضوابط تأویل طولی قرآن کریم
با تطبیق بر تأویل های ملاصدر، رساله دکتری*، قم، مؤسسه آموزشی و
پژوهشی امام خمینی.
معرفت، محمدهادی، ۱۴۱۵ق، *التمهید فی علوم القرآن*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
هاشمی شاهرودی، سید محمود، ۱۴۱۷ق، *بحوث فی علم الاصول*، قم، مؤسسه
دائرة المعارف الفقه الاسلامی.

۳. ابوبصیر می‌گوید: شنیدم که امام باقر^ع این آیه را تلاوت
کردند: «بلکه آن آیاتی روشن است که در سینه دانشوران
جای دارد، و آیات ما را جز ستم‌کاران انکار نمی‌کنند» و
سپس با دست خویش به سینه [مبارک]شان اشاره کردند
(کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۱۳).

دلیل ششم. حدیث شریف ثقلین

از ادله‌ای که علم اهل بیت عصمت و طهارت^ع را به تنزیل و تأویل تمام
آیات قرآن اثبات می‌کند، حدیث شریفه و متواتر ثقلین است که قرآن کریم
و عترت پاک پیامبر^ع را جدایی‌ناپذیر از یکدیگر معرفی کرده، و روشن
است که اگر عترت پیامبر از معانی ظاهری یا باطنی برخی از آیات قرآن
آگاه نباشند از آن جدا شده‌اند، و چنین چیزی به حکم روشن آن حدیث
شریف، منتفی است (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۱۳، ص ۲۱۱-۲۱۲).

نتیجه‌گیری

- از مجموع آنچه در این مقاله آمد، نکات ذیل استفاده می‌شود:
۱. ادله کسانی که واو در آیه هفتم سوره مبارکه «آل عمران» را
متعیناً استینافیه می‌دانند مخدوش است.
۲. از میان عاطفه بودن و استینافیه بودن واو در این آیه کریمه،
احتمال عاطفه بودن اگر راجح نباشد، مرجوح نیز نیست.
۳. در بسیاری از روایات اهل بیت^ع واو در این آیه به صورت عاطفه معنا
شده، هر چند در روایتی از امیرمؤمنان^ع واو استینافیه معنا شده است.
۴. جمع میان این دو معنا هیچ محذور عقلی و نقلی ندارد و واو را
می‌توان به هر دو صورت معنا کرد.
۵. در صورتی که واو به صورت عاطفه معنا شود، این آیه بر آگاهی
راسخان در علم و در رأس آنها، پیامبر گرامی و اهل بیت
گرامیشان^ع از تأویل قرآن دلالت می‌کند.
۶. در صورتی که واو به صورت استینافیه معنا شود، این آیه تنها بر
آگاهی خداوند از تأویل قرآن دلالت می‌کند و آن را از دیگران
سلب می‌نماید؛ اما به قرینه آیات دیگری که آگاهی از تأویل قرآن
را برای راسخان در علم ثابت می‌کند، شبیه آیتی می‌شود که علم
غیب را منحصرأ برای خدا اثبات می‌کند، هر چند در آیات دیگری،
علم غیب - فی الجمله - برای دیگران هم ثابت می‌شود. به تعبیر
دیگر، مفاد آیه در این صورت، اثبات علم استقلال برای خدا و